

علم أصول الفقه

١٤-١٢-١٩ تعريف علم اصول فقه ٦٠

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

مفهوم دین

● لازم به ذکر است که در حوزه‌ی ادیان الهی، لفظ دین اطلاقات گوناگونی دارد. از بین آنها به دو اطلاق مفید در بحث، اشاره می‌نماییم:

● أ. دین نفس الامری

● ب. دین مُرسَل

أ. دین نفس الامری

- مراد از دین نفس الامری آن حقیقت دین است که در نزد خدا می باشد؛ اگر چه هنوز برای بشر ابراز و ارسال نشده باشد و یا هنوز بشری خلق نشده باشد.
- این حقیقت قبل از خلقت بشر است، چه رسد به خلقت انبیا، یعنی اگر فرض کنیم خلقت بشر می تواند بر ارسال انبیا تقدم داشته باشد، حقیقت دین قبل از خلقت بشر و به طریق اولی قبل از ارسال رسل و انزال کتب، در نزد خداوند وجود داشته است.

ب. دین مُرسَل

- دین مرسل، دینی است که توسط انبیا برای بشر بیان می‌گردد. این دین از سوی خدا فرستاده می‌شود و انبیا، واسطه، فرستاده و رسول خدا برای بیان آن هستند.
- طبیعتاً دین مُرسَل بدون تحریف، یعنی آن که بشر هیچ تغییر و تحولی در آن نداده باشد، بخش‌هایی از همان دین نفس الامر است که توسط وحی به پیامبران می‌رسد و آنها برای ما بیان می‌کنند.

ب. دین مُرسَل

- کلمه‌ی بخش‌ها را از آن روی به کار می‌بریم که ضرورتاً لازم نیست دین مرسل در بر دارنده‌ی تمامی دین نفس الامری باشد.
- همان گونه که ادیان غیر دین خاتم، اصلاً این گونه نیستند.
- اما دین خاتم به دلیل خاتم بودن شامل همه‌ی عناصری است که باید از طریق وحی بیان گردد و اصولاً نکته‌ی خاتمیت نیز در همین امر نهفته است.

ب. دین مُرْسَل

- با توجه به همین مطلب (یعنی عدم ضرورت شمول دین مرسل نسبت به تمام عناصر دین نفس الامری) در عین حال که دین نفس الامری واحد است، دین مرسل متعدد می‌باشد و در عین حال که عناصر متغیر در دین نفس الامری راه ندارد، دین مرسل خالی از عناصر متغیر نیست.
- دین مرسل هم حاوی عناصر متغیر است، هم حاوی عناصر ثابت.

ب. دین مُرْسَل

- علت ثابت و واحد بودن دین نفس الامری این است که بر اساس ذات و حقیقت انسان قرار دارد. یعنی مبدء و منتهای مطرح در آنجا، همان مبدء و منتهای ذات و حقیقت انسان است بدون این که شرایط و موقعیت-ها و ویژگی-هایی که بشر در حقیقت عینی و تاریخی-اش پیدا می‌کند، در آن دین تأثیری داشته باشد.

ب. دین مُرْسَل

- بین این عناصر متغیر و عناصر ثابت دین مرسل یک ارتباط منطقی وجود دارد. اینها دو عنصر از هم گسیخته و بی ارتباط به هم نیستند. زیرا انسان با همه‌ی خصوصیات ذاتی و عرضی وجود می‌یابد و همه‌ی این خصوصیات ارتباط سیستمی با هم دارند.

ب. دین مُرْسَل

- البته غیر از خصوصیات مخاطبان دین مرسل، عامل دیگری نیز در پیدایش عناصر متغیر تأثیر دارد که مورد تأیید منابع کلامی ما نیز هست. آن عامل، تفاوت مرتبه‌ی خود انبیا است. چگونگی تأثیر این مرتبه در عناصر متغیر مجال دیگری می‌طلبد و ما فعلاً در بحث خویش به این نکته نمی‌پردازیم.

دین خاتم

- با تصویری که بیان کردیم، دین خاتم (اسلام)، دینی است که با آن، مجالی برای دین بعدی نیست. خاتمیت به این معنا نیست که دین خاتم، آخرین دینی است که تا الآن ظهور یافته و امکان دارد بعد از آن هم دین دیگری بیاید. با خاتمیت امکان دین دیگر، زمینه‌ی پیامبر دیگر و رسالت دیگر وجود ندارد. با خاتمیت پرونده‌ی رسالت بسته می‌شود؛ اگر چه پرونده‌ی امامت، ارتباط معنوی، منامات و مقامات همچنان باز است. پیامبر دین خاتم، رسول خاتم است.

دین خاتم

- دین خاتم به علت ویژگی خاتم بودن، قاعدتاً باید تمام عناصر دین نفس الامری را داشته باشد. البته ضرورتاً دین خاتم حاوی تمامی عناصر دین نفس الامری نیست؛ زیرا بخشی از آن توسط عقل بشر قابل کشف است. این بخش ممکن است به استناد قدرت عقل بر کشف آن، در دین بیان نشده باشد. اما آن بخشی که ضرورتاً باید از طریق وحی بیان شود، حتماً در دین خاتم هست.

دین خاتم

- نتیجه‌ی منطقی بحث این است که:
- ۱. دین خاتم حتماً تمام عناصر دین نفس الامری را که باید از طریق وحی بیان شود و جز از طریق وحی قابل کشف نیست، در بردارد. اگر دین خاتم در بردارنده‌ی تمام این عناصر نباشد، هنوز مجال ظهور پیامبر دیگر هست و دین، خاتم نخواهد بود.

دین خاتم

- ۲. ممکن است دین خاتم، افزون بر آن عناصر، عناصر دیگری را که از طریق عقل قابل کشف هستند، شامل شود و ضرورت ندارد این عناصر در دین بیان گردد، اگر چه ضرورت هم ندارد حتماً این عناصر در دین وجود نداشته باشد. عدم ضرورت وجود این عناصر، وجود آنها را نفی نمی‌کند. گاه عقل برای رسیدن به یک مطلب، دچار صعوبتی می‌شود یا در دریافت مطلب، گرفتار خطا و اشتباه می‌گردد. دین خاتم ممکن است برای تسهیل راه عقل یا برای کاهش اشتباه عقل، این عناصر را بیان نماید. بیان این مطلب، تفضلی از سوی شارع به حساب می‌آید.

دین خاتم

- دین خاتم با این دو ویژگی، یک دین کامل است و اصولاً معنای کمال دین همین است. اما اضافه بر کمال، دین خاتم باید از ویژگی دیگری نیز برخوردار باشد و آن، مصونیت از تحریف است. زیرا عامل ظهور ادیان مرسل فقط ناقص بودن ادیان قبلی و این که نیازمند تکمیل هستند، نبوده است. بلکه یکی از عوامل ظهور دین بعدی، تحریف دین قبلی بوده است. دین جدید برای از بین بردن تحریفات حاصل در دین قبل، نازل می‌شد.

دین خاتم

- دین خاتم در ابتدا با نوعی محدودیت همراه است. یک زمانی و در شرایط خاصی ظهور می‌کند. اما از طرف انتها، این دین محدودیت زمانی و مکانی ندارد. این دین برای هدایت همه‌ی انسان‌ها و برای همیشه‌ی تاریخ است. تا وقتی بشر بر روی زمین تاریخی دارد، این دین رهنما است.

دین خاتم

- خصوصیات مخاطبان اول ممکن است در بعضی عناصر دین تأثیر داشته باشد؛ ولی وجهی غالب دین به دلیل عمومی بودن دعوت، وجهی غیر متغیر خواهد بود. در حالی که ادیان دیگر لااقل بعضی از آنها در حد اطلاعات ما، برای گروه خاصی از مردم فرستاده شده بودند و حتی در زمان خودشان برای همه‌ی مردم زمان خودشان نبودند و فقط آیین گروه خاصی از آنها به حساب می‌آمدند.

دین خاتم

- دین خاتم در هر عصری، در ظرفی که مخاطبان آن عصر هستند، تحقق می‌یابد. از این روی هر چند وجهی غالب دین خاتم به دلیل عدم اختصاص به زمان و موقعیت خاص، ثابت است، اما عناصر متغیر هم در این دین راه می‌یابند.

عناصر دین

- در تقسیم متعارف و سنتی، عناصر دینی به سه بخش تقسیم می‌شوند:
- ا. عقاید یا اعتقادات.
- ب. فقه یا شریعت.
- ج. اخلاق.

عناصر دين

أ. عقايد يا
اعتقادات.

ب. فقه يا
شريعة.

ج. اخلاق.

عناصر ديني
در تقسيم سنتي

عناصر دین

- صرف نظر از این که آیا این طبقه بندی، جامع و کامل است؟ یا آیا می توان طبق بندی بهتری عرضه کرد، باید توجه داشت که تمامی این عناصر در آن ویژگی دین، مشترکند. یعنی چه در حوزه عقاید، چه در حوزه فقه و چه در حوزه اخلاق، دین در بر دارندهی عناصری است که راه رسیدن انسان به کمال مطلوب را ترسیم می کند. اعتقادات مطرح در اینجا، آن اعتقاداتی است که ضامن فلاح و رستگاری انسان است، فقه در بردارندهی احکامی است که رعایت آنها، تأمین کنندهی سلامت انسان می باشد و اخلاق بیانگر صفاتی است که داشتن آنها، انسان را به کمال مطلوب می رساند.

عناصر دین

- اما این سه حوزه به لحاظ بحث حقایق و اعتباریات با هم متفاوتند.
- اعتقادات ناظر به حقایق و اموری هستند که جدای از ذهن و ادراکات ما واقعیتی دارند. یعنی بخشی از حقایق عالم در حوزه‌ی عقاید دینی بیان می‌گردد.
- اخلاق، از یک سو به حقایق و از سوی دیگر به اعتباریات نظر دارد.
- شریعت فقط از اعتباریات سخن می‌گوید.

عقاید به دو بخش اصول و فروع تقسیم می‌گردد.

اصول

فروع

عقاید

عناصر دین

- این گفته‌ی مشهور که عقاید تقلیدی نیست، اختصاص به اصول عقاید دارد
- در فروع، تقلید به معنای مراجعه به متخصص و پذیرش سخن او، بدون این که برهانی اقامه شود، معقول، جایز و امری متعارف است.

عناصر دین

- نمی‌توان توقع داشت که مردم عادی در فروع عقاید، خودشان به دآوری و نتایج خاصی دست یابند. آنچه نمی‌توان در آن تقلید کرد و شخص باید نسبت به آن با استناد به یک برهان شخصی، اذعان و اعتقاد قلبی پیدا کند، صرفاً اصول عقاید است.

عناصر دین

- البته این که آیا تمامی اصول عقاید این گونه هستند یا فقط برخی از آنها غیر تقلیدی‌اند، محل بحث است.
- آنچه مسلم می‌نماید این است که در اصول اصول عقاید یعنی توحید، نبوت و اصل معاد، تقلید جایز نیست.
- اگر چه باز در اصل معاد نیز این بحث هست که آیا اگر کسی توحید و نبوت را پذیرفت، جا دارد اصل معاد را تقلیداً بپذیرد یا خیر؟
- ولی بدون شک، شخص در توحید و نبوت باید خود اذعان پیدا کند.

عناصر دین

- در مورد فرق بین اخلاق و فقه بحث‌های مختلفی شده و می‌شود.
- از منظر بحث‌های اسلامی، فقه بیانگر قوانین الهی است؛ یعنی رویکرد فقه، رویکردی قانونی و تشریحی و به تعبیری تقنینی است.
- در حالی که اخلاق، ناظر به خلیات انسان، یعنی صفات و ملکاتی است که روح انسان دارد، چه این صفات و ملکات پسندیده باشند و چه ناپسند.

عناصر دین

- اخلاق و فقه در بعضی حوزه‌ها به هم نزدیک می‌شوند؛ ولی رویکرد آنها با هم متفاوت است.
- مثلاً وقتی فقیه از حسد صحبت می‌کند، سخن او متوجه حرمت و عدم حرمت حسد است. او در بحث خود، حرمت حسد را نتیجه می‌گیرد.

عناصر دین

- به عبارت دیگر در قانون شرعی، حسد یکی از اعمال ممنوعه است. زیرا حسد فقهی به عمل نظر دارد و رویکرد آن، قانونی است.

عناصر دین

- از این روی حسد هنگامی حرام است که بروز و ظهور خارجی بیابد و کسی عملی را از روی حسادت انجام دهد. اما اگر کسی در دل احساس حسادت به دیگری داشت و در عمل بروز و ظهور نیافت، از حوزہی بحث فقہی خارج است.

- در حالی که وقتی در اخلاق از حسد سخن به میان می‌رود، حسد به عنوان چیزی که در روح تأثیر می‌گذارد و به دنبال آن، صفتی در انسان پیدا می‌شود، مورد نظر است. به همین دلیل اگر حتی ظهور و بروز خارجی هم نیابد، مذموم است؛ اگر چه حسدی که ظهور می‌یابد، به لحاظ اخلاقی مذموم‌تر و بدتر است.

عناصر دین

- با توجه به آنچه گذشت، اخلاق حالتی دو سویه دارد:
- از یک سو ناظر به صفات و ملکات روح است که امور واقعی و تکوینی هستند
- و از سوی دیگر به دلیل توصیه‌هایی که در آن وجود دارد، در حوزه‌ی اعتباریات قرار می‌گیرد.

عناصر دین

- در اخلاق توصیه می‌شود از یک سری امور اجتناب کنیم و به امور دیگری پای-بند باشیم، تا صفات ناپسند از ما دور و صفات پسندیده زینت بخش روحمان گردد.

عناصر دین

- اما فقه یا شریعت صرفاً از اعتباریات صحبت می‌کند. این حوزه، حوزه‌ی اعتباریات شرعی است؛ اگر چه ممکن است این اعتبارات یک سری ریشه‌های واقعی و تکوینی داشته باشند.
- فقیه از آن جهت که فقیه است، اصلاً به ریشه‌ها کار ندارد. اگر حیثاً بحثی در آن زمینه‌ها دارد، بحث او استطرادی است.
- کار فقیه ناظر به بخش اعتباریات و به تعبیری بخش احکام است.

عناصر دین

- بدین ترتیب ما به بحث اصلی خود یعنی حکم می‌رسیم. احکام شرعی در این اصطلاح همان فقه هستند و در حوزه‌ی اعتباریات جای دارند.
- فقه مجموعه‌ای از اعتباریات است که شارع با آنها به رفتارهای مکلفان جهت می‌دهد و به تعبیر شهید صدر: احکام شرعی، تشریحات الهی هستند که شارع برای جهت دادن به مکلفان از آنها بهره می‌گیرد.
- پس از شناخت حکم به تقسیمات آن می‌پردازیم.

حکم تکلیفی و وضعی

- احکام شرعی را معمولاً به دو قسم تقسیم می‌کنند:
- ۱. تکلیفی
- ۲. وضعی.

حکم تکلیفی و وضعی

- شهید صدر در تعریف این دو، از تعبیر خوبی بهره می‌گیرد.
- وی می‌گوید: احکام تکلیفی، اعتبارات شرعی هستند که برای جهت دادن مستقیم (توجیه مباشر) به مکلفان به کار می‌روند؛ در حالی که احکام وضعی، اعتبارات شرعی هستند که شارع برای توجیه غیر مباشر از آنها استفاده می‌کند.
- شارع با احکام، مکلفان را از یک سری مسیرها منع و به جهت خاصی هدایت می‌کند، اما نحوه‌ی جهت دادن در احکام تکلیفی، مستقیم، و در احکام وضعی، غیر مستقیم است.

حکم تکلیفی و وضعی

- در احکام تکلیفی شارع می گوید: لازم است فلان کار را انجام دهی (یعنی واجب است)، لازم است فلان کار را ترک کنی (یعنی حرام است)، بهتر است فلان کار را انجام دهی (یعنی مستحب است)، بهتر است فلان کار را ترک کنی (یعنی مکروه است) و خواستی انجام بده و خواستی ترک کن (یعنی مباح است). به عبارت دیگر شارع مکلفان را به طور مستقیم جهت می دهد.

حکم تکلیفی و وضعی

- اما در احکام وضعی، شارع مفهومی را اعتبار می‌کند که یک سری آثار تکلیفی دارد. به لحاظ آن آثار تکلیفی، یک سری جهت‌گیری‌ها در زندگی پیدا می‌شود.

حکم تکلیفی و وضعی

- مفهوم زوجیت مثلاً، یک حکم وضعی و اعتبار شرعی است. بر این مفهوم، آثاری مترتب می‌شود. وقتی بین زن و مرد علقه‌ی زوجیت برقرار می‌شود، هیچ اتفاق تکوینی نیفتاده است. یک زن و مرد قبل از عقد نکاح به لحاظ تکوینی، همان نسبتی را دارند که بعد از عقد نکاح دارا هستند. عقد نکاح صرفاً یک اعتبار شرعی است. با این اعتبار که با یک سری شرایط و ویژگی‌هایی تحقق می‌یابد، آثاری پیدا می‌شود. مجموعه‌ای از تکالیف متوجه مرد و مجموعه‌ای دیگر متوجه زن می‌گردد. حقوقی برای هر یک از آنها شکل می‌گیرد که در رفتارهای آنها نسبت به هم تأثیر دارد و به آنها جهت می‌دهد.

حکم تکلیفی و وضعی

- در بین اصولی‌ها و فقها در مورد این که «آیا احکام وضعی جعل مستقلی دارند یا از احکام تکلیفی انتزاع می‌شوند»، بحث مفصلی وجود داشت. در نظر شیخ انصاری احکام وضعی دارای جعل مستقل نیستند و از احکام تکلیفی انتزاع می‌شوند. این بحث شیخ، منشأ بحث‌های دیگران در این زمینه بعد از او شده است.

حکم تکلیفی و وضعی

- در هر حال، اگر چه این بحث زمانی به عنوان یک بحث جدی مطرح بوده، اما امروزه جزو واضحات است که احکام وضعیه، قابل جعل مستقل هستند و به خصوص با نظریه‌ی اعتباریات، دیگر جای بحث چندانی در این زمینه نیست.

حکم تکلیفی و وضعی

- نکته‌ی مهم این است که برخی از احکام وضعی مستقیماً جعل می‌شوند و منشأ پیدایش برخی دیگر، نوعی انتزاع است. مفاهیمی مثل زوجیت، مالکیت، طهارت، نجاست و ولایت مفاهیمی هستند که جعل مستقل دارند، ولی مفاهیمی مثل جزئیت، شرطیت معمولاً انتزاع می‌شوند.